جلسه 579

چهارشنبه 18/12/89

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که آیا حجیت قطع قابل ردع توسط شارع هست یا نیست.

عرض کردیم به نظر ما منجزیت قطع قابل ردع است توسط شارع، به این نحو که کشف می کند اذن شارع در عدم متابعت قطع که غرض لزومی شارع بر طبق آن تکلیف واقعی نیست در این حال. شبیه اذن شارع در ارتکاب مشکوک که کشف می کرد که غرض لزومی مولا بر طبق واقعی مشکوک نبود. اذن در ارتکاب شرب تتن کشف می کرد که اگر از نظر قانون شرع هم شرب تتن حرام باشد ولکن غرض لزومی ای که لا یرضی المولا بخلافه تعلق نگرفته است به اجتناب از شرب تتن در فرض شک.

شما بفرمائید این به معنای این است که در این حال حکم واقعی فعلی نیست، ما این را می پذیریم، مرحوم آخوند این را فرموده است، اما عرض ما با فرمایش مرحوم آخوند یک فرقی دارد:

ما فعلیت عقلائیه حکم واقعی را قبول می کنیم در مواردی که اذن در مخالفت بخاطر قصور کاشفیت باشد. یک وقت بخاطر حرج و ضرر اذن در ارتکاب می دهد، این تنافی عقلائی دارد با فعلیت حکم واقعی. یک وقت به ملاک قصور کاشفیت مثل موارد جهال یا موارد قطع از سبب غیر متعارف اذن در ارتکاب واذن در مخالفت این تکلیف واقعی می دهد، از نظر عقلائی تکلیف واقعی فعلی است، از نظر عقلی فعلی نیست. برخلاف مرحوم آخوند که این تفصیل را نمی دهد.

 نتیجه اختلاف بین ما ومرحوم آخوند در مواردی ظاهر می شود که اذن در ارتکاب یک طرف علم اجمالی به ما داده اند، مثلا علم اجمالی داریم یا این آب نجس است یا این سیب. اصالة الاباحه در آب جاری شد بلا معارض مثلا، یا اصالة الطهارة در ماء گفتیم یک خطاب مستقلی دارد که الماء کله طاهر حتی تعلم أنه قذر این اصالة الطهارة در ماء خطاب مختص است و در آب جاری می شود. مرحوم آخوند فرموده است اگر شما علم اجمالی به تکلیف فعلی داشتید که معنا ندارد این اصل ترخیصی در آب جاری بشود، چون می شود احتمال مناقضه. تکلیف فعلی که به او علم اجمالی دارید اگر در این آب باشد با اذن در شرب این آب تناقض دارد، شما چطور می توانید از یک طرف بگوئید احتمال می دهم آن تکلیف واقعی فعلی یعنی همان تحریم به نحوی که لایرضی المولا بالارتکاب، آن تکلیف فعلی از یک طرف می گوئید ما احتمال می دهیم در مورد آب باشد، آب تحریم فعلی داشته باشد که شرب این آب حرام فعلی باشد به این نحو که لایرضی المولا بارتکابه. اگر این احتمال را بدهید چطور می توانید جازم بشوید به ضد آن یا به نقیض آن وآن عبارت است از اذن شارع در ارتکاب این شرب آب. احتمال اجتماع نقیضین و ضدین لایصدر من الانسان العاقل.

اگر نه، شما علم اجمالی به تکلیف فعلی من جمیع الجهات ندارید، علم دارید به خطاب. خطابی که ظاهر است در فعلیت. یعنی لاتشرب النجس، لاتأکل النجس مثلا، این ظاهر در فعلیت است. اما علم به تکلیف فعلی وجدانا ندارید، علم دارید به خطاب تحریم که ظاهر است در اینکه فعلی است. خب اینجا مشکلی ندارد، اصل ترخیصی در این آب جاری می شود حاکم است بر ظهور خطاب لاتشرب النجس، می گوید آن خطاب لاتشرب النجس که ظاهر بود در فعلی بودن تحریم شرب نجس، از این ظهور رفع ید کنید. من به شما می گویم که ما اذن دادیم در ارتکاب و شرب این آب نجس.

مرحوم آخوند می فرماید حرفی نداریم، ولی این آب را می خوریم آن سیب را هم می خوریم. چرا؟ برای اینکه وقتی مولا اذن داد به شرب این آب، یعنی اگر تحریم معلوم بالاجمال ما در مورد آب بود، دیگر این تحریم فعلی نیست. خب بودن این تحریم هم در مورد سیب مشکوک است. اگر در مورد آب بود یقینا فعلی نیست با فرض اذن در شرب این آب، ودر سیب هم که مشکوک است که تحریمی اصلا باشضد. پس دیگر ما علم اجمالا به تکلیف فعلی فی البین نداریم. علم اجمالی به اینکه خطابی هست که ظاهر است به ظهور معتبر در اینکه تکلیف واقعی فعلی است ما علم به همچنین خطابی که ظهور معتبر داشته باشد در فعلیت حکم واقعی دیگر نداریم. چون اگر آن خطاب در آب باشد قرینه پیدا کردیم که فعلی نیست ودر مورد سیب هم که اصلا مشکوک است که آن خطاب شاملش بشوذ. ولذا دیگر هم آب را می توانیم بخوریم و هم سیب را.

حتی در ترخیص تخییری هم مرحوم آخوند همین را می گوید، می گوید اگر شما علم اجمالی داشتید یکی از دو آب نجس است، اما مضطرید یکی از این دو را بخورید. اضطرار تجویز کرد شرب احدهمای لابعینه را. ولی ما به شما تجویز می کنیم شرب کلا المائین را. چرا؟ برای اینکه آنی را که اختیار می کنید برای دفع اضطرار، که مسلّم مولا اذن داده در شربش، اگر حرام واقعی هم بود مولا اذن در شربش داده است. پس او حرام فعلی نیست یقینا. آن فرد آخر هم اصلا معلوم نیست که حرام باشد، پس شما علم اجمالی به حرام فعلی فی البین ندارید.

ما عرضمان این است که از نظر عقلی مرحوم آخوند درست می گوید، ما علم نداریم به تکلیف فعلی فی البین، با وجود اذن شارع در ارتکاب احدهمای معین یا احدهمای لابعینه. اما از نظر عقلاء این تکلیف واقعی هیچ قصوری ندارد. موضوعش محقق است پس تکلیف فعلی است، به مقداری که احراز بکنیم که اذن درمخالفت داریم، عقلاء می گویند مشکلی نیست. اما مازاد بر مقدار بر اذن در مخالفت مجوز نداریم که بیشتر از آن مقدار مأذون ما مخالفت بکنیم. اذن داد شارع در مخالفت احتمالیه این تکلیف معلوم بالاجمال، حالا یا مخالفت احتمالیه علی وجه التعیین که این آب را می توانی بخوری نه آن سیب را، اذن در اکل سیب نداد، یا مخالفت احتمالیه تخییریه در مثال اضطرار الی شرب احدهمای لابعینه، عقلاء می گویند شما اذن داری در مخالفت احتمالیه. به چه جرأتی مخالفت قطعیه می کنی این تکلیف معلوم بالاجمال را؟ به ذهن عقلائی تکلیف معلوم بالاجمال تکلیفٌ تام تحقق موضوعه فتحققت الحرمة وصارت الحرمة فعلیة بالنظر العقلائی، عقلاء منجز می دانند این علم اجمالی را نسبت به حرمت مخالفت قطعیه. والعرف ببابک، شما بپرسید اگر ما فهمیدیم یکی از این دو کار ممنوع است از نظر قانون، ولکن ما مجبوریم یکی از این دو کار را انجام بدهیم، آیا عقلاء مجور صادر می کنند که پش شما هر دو کار را هم انجام بدهید بلامانع است؟ ابدا. الضرورات تتقدر بقدرها یک امر ارتکازی عقلائی است.

سؤال وجواب: شما می گوئید علم اجمالی به هیچ وجه منجز نباشد بخاطر کل شیء فیه حلال و حرام فهو لک حلال حتی تعرف الحرام منه بعینه، این یک اشکالی است که خود مرحوم آخوند هم در حاشیه رسائل ملتفت است، گفته خب چه کنیم با این حدیث، این حدیث می گوید تکلیف واقعی در موارد علم اجمالی فعلی نیست، ما که علم وجدانی به تکلیف فعلی نداریم در موارد علم اجمالی. فوقش علم داریم به خطاب تحریم، اما این خطاب تحریم وجدانا فعلی است؟ فوقش ظاهر است در فعلی بودن، خب کل شیء فیه حلال و حرام حاکم است. این محص فرمایش آخوند است طبق فهم ما. کل شیء فیه حلال و حرام حاکم است، می گوید من به شما می گویم حکم واقعی در موارد علم اجمالی فعلی نیست. خب لازمه اش این است که دیگر علم اجمالی منجز نباشد الا ما خرج بالدلیل، مثل «مائین مشتبهین یهریقهما و یتیمم» داریم، «ثوبین مشتبهین یصلی فیهما معا» داریم، قطیعه غنم که علم داریم یکی از أنها موطوئه است داریم یقرع بینها. خب مرحوم آخوند چه کار باید بکند؟ یا باید ملتزم بشود به اینکه علم اجمالی دیگر منجز نیست الا در موارد منصوصه و ما اشبهها، خب این مطلبی است که عرض کردیم آقای زنجانی ملتزم شده اند، ولی مرحوم آخوند ظاهرا ملتزم نیست. لابد باید ادعای انصراف بکند، بگوید در ارتکاز عقلاء چون ترخیص در مخالفت قطعیه علم اجمالی نقض غرض حساب می شود می گویند این چه تکلیفی است که تا مردد شد موردش بین دو طرف، شل شد. لاتشرب الخمر، این مایع خمر است نباید بخوری، حالا با آب قاطی شد بخور نوش جانت. این چه تکلیف و قانون و ودینی است. این ارتکاز مناقضه عقلائیه موجب می شود کل شیئ فیه حلال و حرام منصرف بشود به شبهات غیر محصوره و شبهات محصوره ای که بعض اطرافش خارج از محل ابتلاء است و یا مانع دیگری دارد. این بیانی است که باید در جای خودش بحث بکنیم.

سؤال وجواب: دیگر بنا شد که اصل در علم اجمالی طبق کل شیء فیه حلال و حرام که در شبهات موضوعیه است عدم منجزیت باشد حتی در شبهات محصوره. الا ما خرج به این نصوص خاصه ثوبین مشتبهین و مائین مشتبهین، وما شابه ذلک، حالا ثوبین و مائین مشتبهین نبود رمانین مشتبهین بود، تفاحین مشتبهین بود، اما دیگر آن علم های اجمالی غیر متعارفیث که درست می کنند که کم له من نظیر فی الفقه، آنها به نظر مثل ایشان لابد منجز نیست.

یک مطلبی آقای سیستانی دارند، ایشان معتقدند منجزیت علم عقلائیه است، نیاز ندارد علمی که ناشی است از مناشئ غیر عقلائیه مثل وسواس مثل خواب نیاز ندارد شارع بگوید لاتعمل و لایجب علیک العمل بقطعک الحاصل من الرؤیا، اصلا عقلاء منجز نمی دانند. ولذا ایشان در عروه قبول کرده کلام صاحب عروه را که لاعبرة بعلم الوسواسی فی الطهارة و النجاسة. این معنایش این است که اصلا حق الطاعة مولای حقیقی هم تابع اعتبار عقلاء است، چون منجزیت قطع به تکلیف یعنی حق الطاعة مولا. منجزیت قطع یعنی چی؟ من قطع دارم که این دیوار سفید است پس این قطع من منجز است؟ یعنی چی؟ منجزیت قطع یعنی لزوم طاعت مولا در موارد تکلیف مقطوع به. خب اگر ما بیائیم بگوئیم این منجزیت عقلائیه است یعنی لزوم طاعت مولا در موارد تکلیف مقطوع به ثابتٌ بجعل العقلاء.

آنوقت طبعا ما تابع مقدار جعل عقلاء هستیم می بینیم عقلاء در قطع ناشی از وسواس اعتبار نکرده اند لزوم اطاعت را برای مولا در موارد قطع به تکلیف که ناشی است از وسواس ویا مناشئ غیر عقلائیه دیگر.

ما اول یک مقدار استیحاش می کردیم که مولویت خدا مولویت ذاتیه است نه اعتباریه، والا لزم الدور. خدا بگوید که من از نظر عقلی حق الطاعة ندارم، ولی جعل می کنم لزوم اطاعت خودم را، این مستهجن است. خب هذا اول الکلام، شما مولویت نداری از نظر عقل پس چه جور جعل می کنی مولویت و لزوم اطاعت را برای خودت؟ خود این جعل مولویت باید از مولا صادر بشود، والا هر کسی می آید می گوید من جعل کردم مولویت را برای خودم. اینکه نمی شود. ما اول استیحاش می کردیم می گفتیم مولویت مولای حقیقی محال است مولویت جعلیه باشد، بلکه مولویت ذاتیه است، لزوم اطاعت خدا ثابت است به حکم عقل نه به جعل جاعل و اعتبار معتبر. ولی بعد فکر کردیم دیدیم محال نیست اینکه مولویت خدا ثابت باشد نه به جعل خود خدا که مستهجن است که شخص بگوید من برای خودم جعل حق مولویت کردم، جعل کردم که باید مردم گوش به حرف من بدهند. خب می گویند شما چه کاره ای که برای خودت جعل مولویت می کنی؟ اما اگر عقلاء بیایند جعل مولویت برای یک شخصی بکنند این محذوری ندارند. آنوقت این مصحح می شود برای عقاب از نظر عقل. موالی عقلائیه وقتی عقاب می کردند عبدشان را بخاطر معصیت، عقلا که این مولا قبیح مرتکب نمی شد، عقلا که ظلم نمی کرد این مولا که چرا عبدت را عقاب می کنی. در طول اعتبار مولویت توسط عقلاء، عقل دیگر می گوید عقاب این مولای عقلائی نسبت به این عبد عاصی ظلم نیست قبیح نیست. خب حالا راجع به خدا هم اگر عقلاء اعتبار مولویت بکنند محال پیش نمی آید. بعد بگوئیم عقلاء اعتبار کرده اند لزوم اطاعت خدا را در مواردی که قطع به تکلیف خدا از طریق متعارف حاصل بشود نه از طریق رؤیا.

این مطلب عرض کردم محال نیست، ولی انصافا خلاف وجدان است. آقا من قطع دارم خدا فرموده این آب را نخور، خودش هم نفرموده اذنت لک فی شرب هذا الماء إذا قطعت بحرمته من طریق الوسواس، خودش نفرموده، اگر بفرماید که ما قبول داریم، ولی همینکه خود ما حساب می کنیم قطعمان ناشی از وسواس است بعد بگوئیم ما معذوریم؟ بابا من دارم می بینم که این آب نجس است، من دارم می بینم که خدا خوردن آب نجس را حرام کرده است، وجدان درک می کند من مستحق عقاب هستم اگر این آب را بخورم. عقلاء خیلی عرضه دارند بروند راجع به موالی عقلائیه تصمیم گیری بکنند.

پس وجدانا به وجدان عقل عملی لزوم اطاعت خدا لزوم ذاتی است نه مجعول به جعل عقلائی ولو محال نیست وممکن بود که اینطور باشد. وجدانا من مستحق عقاب هستم وقتی این آب نجس را می خورم. حالا از طریق خواب یا رمالی قطع پیدا کردم که این آب محرم الشرب است. باشد.

بله اگر خود شارع بگوید اذنت لک فی شرب هذا الماء الذی قطعت بحرمته من طریق الرمالی أو السواسی، عیب ندارد، صاحب مسأله است خودش اذن داده است.

آقای صدر فرموده: محال است شارع اذن بدهد در ارتکاب مخالفت قطع. چرا؟

ایشان فرموده: این اذن در شرب این آب المقطوع بحرمته این اذن ظاهری است یا اذن واقعی؟ اگر اذن واقعی است، اجتماع این اذن واقعی با تحریم واقعی شرب این ماء اجتماع حکمین واقعیین متضادین می شود. من قاطع دارم می بینم این آب تحریم واقعی دارد بعد بگویم ترخیص واقعی هم دارد؟ این اجتماع ضدین می شود به نظر من قاطع. اجتماع حکمین واقعیین متضادین محال است چون تنافی دارد در مرحله ملاک و مبدأ ودر مرحله روح حکم. روح تحریم واقعی مبغوضیت فعل است، روح ترخیص واقعی عدم مبغوضیت لزومیه فعل است. هم مبغوضیت لزومیه دارد و هم عدم مبغضویت لزومیه این محال است. هم مفسده لزومیه دارد و هم عدم مفسده لزومیه این محال است. کسی تا حالا اجتماع حکمین واقعیین متضادین را معقول ندانسته که ما نفر دومش باشیم.

پس باید بگوئید که ترخیص در ارتکاب شرب این آب ترخیص ظاهری است تا بشود جمع بشود با تحریم واقعی.

آقای صدر فرموده تحریم ظاهری یعنی چی؟ یعنی در مرحله شک و اشتباه حرام به حلال مثلا مولا می بیند سر دو راهی قرار گرفته است، از یک طرف غرض لزومی تحریمی را بخواهد حفظ کند، باید بگوید یجب الاحتیاط به اجتناب هذا الشیء، بخواهد غرض ترخیصی اش را حفظ کند که مکلف مرخص العنان باشد حتی در این فرض شک، باید جعل برائت بکند. آنوقت یا باید حفظ غرض لزومی را مقدم بکند یعنی مواظبت کند غرض لزومی اش محفوظ بماند بگوید یجب الاحتیاط، یا حفظ غرض ترخیصی را مقدم کند یعنی می خواست مکلف مرخص العنان باشد حفظ بشود مرخص العنان بودن مکف در فرض شک بگوید انت مرخص العنان. هر دو تا کار با هم انجام نمی شود. آنوقت مولا یک مرجحات پیش خودش دارد که آیا حفظ غرض لزومی را مقدم کند یجب الاحتیاط بگوید، یا حفظ غرض ترخیصی را مقدم کند کل شیء لک حلال بگوید. این دیگر مربوط به عالم مرجحات جعل حکم ظاهری ترخیصی یا تنجیزی است.

آقای صدر می گوید در مانحن فیه این قاطع خودش را موضوع نمی بیند برای حکم ظاهری. چون موضوع حکم ظاهری موارد اشتباه حلال به حرام است یا موارد اشتباه واجب به غیر واجب است. خب این قاطع می گوید اینجا جای اشتباه نیست من یقین دارم این آب خوردنش حرام است، اشتباه نشده غرض تحریمی با غرض ترخیصی. یقینا اینجا غرض تحریمی هست. من خارج هستم از محدوده علاج تزاحم حفظی. ایشان اسم این کار را که یا باید حفظ غرض لزومی بشود یا حفظ غرض ترخیصی اسمش را می گذارد التزاحم الحفظی. این مکف می گوید من خارجم از محدوده این تزاحم حفظی، من یقین دارم اینجا تزاحمی نیست. غرض لزومی هست مشتبه هم نیست با غرض ترخیصی. من خارجم از محدوده جعل حکم ظاهری. این فرمایش آقای ترخیصی.

پس الترخیص فی شرب الماء النقطوع بحرمته محال سواء کان الترخیص واقعیا أو ظاهریا.

اقول: جواب آقای صدر یک کلمه است. اینهایی که شما می فرمایید که موضوع حکم ظاهری اشتباه غرض ترخیصی ولزومی است در نظر مکلف، این کجا نوشته شده است؟ در آیات وروایات که ما پیدا نکردیم بگوید موضوع حکم ظاهری اشتباه الغرض اللزومی و الترخیصی است بنظر المکلف.

اگر خطابات احکام ظاهریه را می گوئید، بله، رفع ما لایعلمون موضوعش شک است، ما که به اینها نمی خواهیم تمسک کنیم. ما می گوئیم دلیل خاص بیاید بگوید من قطع بحرمة هذا الماء من طریق الوسواس فهو مأذون فی ارتکابه. چرا؟ برای اینکه این قطع در مجموع که مولا حساب می کند کثیر الخطاء است، در معرض خطاء است کثیرا. خود مولا می گوید رها کن این مکلف را. خب این مکلف هم مثل بقیه مکلف هایی که وسواس هستند و قطع پیدا می کنند از طریق وسواس، هر کدامشان را که سؤال کنی در هنگام قطع می گوید من اشتباه نکرده ام. اما من مولا که می دانم درصد اشتباه در قطع ناشی از وسواس بالاست، ولذا قطع وسواسی قصور در کاشفیت دارد. من در مجموع مصلحت تسهیل را در این می بینم که اذن بدهم در ارتکاب شرب این آبی که قطع به حرمتش پیدا شده است از طریق وسواس. از نظر مولا قطع وسواس موضوع برای تزاحم حفظی است. چون مولا می بیند که اگر بیاید بگوید باید وسواس احتیاط کند، یک ملت وسواس باید تحویل جامعه بدهیم. مردم رفته اند کره ماه را فتح کرده اند ولی آقا هنوز در فکر نجاست اعضاء بدنش هست. خب مولا چکار می کند؟ می آید می گوید مصلحت تسهیل اقتضاء می کند که چون قطع وسواس کثیر الخطاء است ما اذن در ارتکاب بدهیم، بیشتر از این ما در حکم ظاهری نیاز نداریم. قصور در کاشفیت باشد، حالا قصور در کاشقیت گاهی ناشی از شک است و گاهی ناشی از قطعی است که در معرض کثرت خطاء است.

پس فع منجزیت قطع ممکن است. حالا واقع شده یا نه، ما برایمان مشکل است بگوئیم واقع شده است. حتی در آن قطع وسواس به چه دلیل منجز نیست؟ حالا یک روایتی داریم صحیحه عبدالله بن سنان گفت؟ رجل مبتلی بالوضوء والصلاة وعاقل، قال وأیّ عقل له وهو یطیع الشیطان؟ قلت کیف یطیع الشیطان؟ قال سله من أین یأتیه ذلک، فیقول من عمل الشیطان. خب این ظهور ندارد که موارد قطع وسواسی را هم شامل می شود. اول کلام است که این شخص قاطع مطیع شیطان باشد. قاطع است. چرا مطیع عقل نباشد؟ منجزیت قطع عقلیه است این مطیع عقل است نه مطیع شیطان. آنجایی مطیع شیطان است که هی به شکش اعتناء می کند.

این راجع به منجزیت.

اما راجع به معذریت، به نظر ما امکان ندارد سلب معذریت، مگر قطعی که ناشی باشد از سلوک مقدمات غیر عقلائیه، یا سلوک مقدماتی که خود شارع نهی بکند بگوید از این مقدمات نرو. اما جائی که مسلوک مقدمات نیست، آقا من شب خوابیدم مثل شما، در خواب دیدم فرض کنید حضرت ابالفضل را دیدم به من فرمود باید فلان کار را انجام بدهی، ومن هم یقین پیدا کردم باید این کار را انجام بدهم، یا فرمود مجازی و مأذونی فلان کار را انجام بدهی، ترخیص داد، قطع پیدا کردم بر من جائز است این کار. طبق نصوص شرعیه هم اطلاقات می گوید حرام است ولی من قطع پیدا کردم که حضرت عباس در عالم رؤیا فرمود حلال است بر تو. من که قطع دارم تا قطعم از بین نرفته احتمال نمی دهم تکلیف مولا را مخالفت کنم چه جوری می خواهند من را مستحق عقاب بکنند؟ آقا مثل روز روشن است که این کار بر من حلال است، در تاریخ هست که خواب دید که حضرت رقیه چند بار به خواب او آمد گفت قبرم دارد خراب می شوم، رفت قبر را شکافت دیدند که آب آمده آنجا و دارد قبر خراب می شود. با اینکه نبش قبر حرام است ولی قطع پیدا کرد که الان حلال است. چه کارش بکنیم؟ کاری نمی شود کرد. فقط می شود دست وپایش را گرفت نگذارید برود این کار را بکند. اما نمی شود گفت تو معذور نیستی. بابا من احتمال نمی دهم حرام باشد یعنی چی معذور نیستم؟

فقط می توانی بگوئی جائی که سلوک مقدمات قطع دست خودش هست، می رود پیش رمال و جن گیر، آقا اینقدر نرو پیش رمال، اگر از این راه قطع پیدا کردی به اینکه فلان چیز حلال است ولی واقعا حرام بود معذور نیستی. بله این ممکن است. حالا یا این مقدمات غیر عقلائیه باشد که معذور نیست واقعا، شارع هم بگوید از طریق قیاس نرو سراغ تحصیل قطع، عقلاء هم بگویند می توانی بروی ولی وقتی شارع گفت نرو دیگر معذور نیستیم ما. اما سلوک مقدماتی اگر در کار نباشد، اتفاقا قطع پیدا کنم از رؤیا، سلب معذریت این قطع ممکن نیست.

هذا کله فی القطع. اما اطمینان یک حساب دیگری دارد، این را یک مقدار بحث می کنیم.

یک نکته هم بحث می کنیم که حجیت به معنای منجزیت و معذریت نیست، اثر متعارف حجیت منجزیت و معذریت است، والا فتوای فقیه در حق صبی حجت است با اینکه بحث منجزیت و معذریت نیست. این را هم روز شنبه توضیح می دهیم انشاءالله.